



عاشورا، تداوم بخش اسلام محمدی

اگر از خاندان اموی فردی جز پیرزنی بی دندان و فروت باقی نماند، دین خدا را تحریف شده و موعج می طلبد، و این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

البته تحریف پیش آمده در دیگر شرایع آسمانی با بعثت پیامبر جدید از دین زدوده و تصحیح می شد و در نتیجه خطر انحراف اسلام در آن موارد به کفایت از میان می رفت و آن جریان انحرافی باقی مانده هم پدیده ای غیر از اسلام به حساب می آمد، ولی پس از پیامبر ما که خانم پیامبران است، دیگر بعثتی در کار نبود تا این تحریف زدوده گردد، و بنابراین اگر فرصت چنان اعوجاج و تحریفی به امویان داده می شد، اسلام برای همیشه از مسیر صحیح خویش جدا گردیده و تلاشها و رشادتها و شهادت‌های تمام انبیاء الهی در طول تاریخ و پیروان آنان به هدر می رفت و اسلام راستین محمدی به اسلام اموی تغییر شکل و محتوا می داد، و این همان خطری بود که فلسفه قیام امام حسین علیه السلام را در عاشورا به وجود آورد و لذا این خطر را به جامعه اسلامی با این جمله کوتاه و در عین حال رسا، هشدار داده فرمود: و علی الاسلام السلام از قد بکیت الامة براع مثل یزید بن معاویة. زمانی که اسلام به رهبری و فرمانداری فردی چون یزید بن معاویه دچار گردد باید با اسلام برای همیشه خدا حافظی نمود، و این خطر را بطور مشروح در خطابه هاشمی که در میان مردم ایراد نمود، به آنان گوشزد فرمود و در روز عاشورا نیز ارتش اموی را بعنوان «محرزنی الکلم و مطفئی السنن» مورد خطاب و سرزنش قرار داد یعنی کسانی که قرآن و کلمات خدا را تحریف و فروغ سنت پیامبر را خاموش می نمایند.

خطری که از جانب این گونه مسلمانان نمایان از داخل در کمن آنها است، معترف می دارد.

اسلام در خطر انحراف
یکی از مشکلاتی که شرایع آسمانی در عصر خویش دچار آن بوده اند، خطر انحراف و تحریف شریعت توسط کسانی بوده است که پیش از پیامبران داعیه مسئولیت دین و رهبری جامعه را داشته اند، چنانچه امروز نمایان آن شرایع تحریف شده را در گوشت و کنار جهان مشاهده می نمایم. برای نمونه حضرت موسی علیه السلام که عمر شریفش را در راه رهائی انسانهای تحت ستم از سلطه فرعون و فرعونیان و مبارزه با آن قدرت طاغوتی عصر خود سپری ساخت، امروز صهیونیسم را در فلسطین اشغالی می بینم که با ادعای پیروی از شریعت موسی، به خطرناکترین قدرت طاغوتی در منطقه تبدیل گردیده و به قتل عام ساکنان اصلی آن سرزمین و شکنجه و آزار آنان می پردازد. اسلام نیز پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با چنین خطری مواجه بود، و در رأس همه، این خطر از سوی امویان احساس می شد و لذا امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «لولم یبق لبنی امیة الا عجز دراه لبعت دین الله عوجا و هکذا قال رسول الله ص»^۱

با ظهور اسلام بصورت قدرتی در مدینه، وحشت و اضطراب بر سران شرک و نفاق مسلط گشت و دنبال آن جنگهای بدر، احزاب، حنین و. اتفاق افتاد، اما سرانجام اسلام علی رغم خواست آنان، از میان طوفان حوادث راه خویش را به تاریخ گشود و در جهان رنگ جاودانی یافت، ولی با این پیروزی، دشمنیها و خصومت‌های دیرینه بعضی از سران شرک با اسلام پایان نیافت، و از آنجا که خود را از رویارویی با اسلام عاجز یافتند، به ناچار در صف مسلمین درآمد و با نظاره به اسلام، به مخالفت با آن برخاستند و از این رو قرآن کریم در سوره «مائده» به آنان هشدار داده و می فرماید: «الیوم یشئ الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون». امروز کافران از (نابودی) دینتان نوعید گشته اند، پس از ناحیه آنان بیمی به خود راه ندهید، بلکه از (مخالفت) با من بیمناک باشید. با توجه به اینکه آیه یاد شده در حجة الوداع و پس از پیروزی اسلام و شکست شرک در جزیره العرب، نازل گردیده است مفسران چنین اظهار نظر نموده اند که قرآن در این آیه شریفه، جامعه اسلامی را از هرگونه تهدید خارجی اطمینان بخشیده و توجه جامعه را به

عاشورا الهام بخش انسانها
عاشورا یکی از جنبه های نبرد حق در برابر باطل است که در تاریخ نظیر آن بطور فراوان اتفاق افتاده است ولی آنچه عاشورا را در میان همه آنها مشخص و ممتاز ساخته و از آن جنبه ای به گستردگی تمام تاریخ ساخته است، خصوصیات و ویژگیهایی است که تنها در عاشورا می توان یافت. یکی از این ویژگی ها، ایمان عمیق اصحاب امام حسین علیه السلام به اسلام و دلستگی و اطاعت از رهبر و آمادگی آنها را برای مبارزه تا حد شهادت می توان معرفی نمود. امام از همان آغاز حرکت از مدینه، هدف و فرجام قیام خویش را بطور روشن با مردم در میان گذاشته فرمود: «من کان فینا باذلاً مُهتجه موقناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معناتانی راحلٌ مصححاً انشاء الله». هر کس آماده نثار خویش در راه آرمان ما و مهبهای شهادت و لقاء پروردگار است با ما حرکت نماید که من صحبگاهان را به خواست الهی کوچ خواهم نمود.

در میان راه نیز با افراد تازه پیوسته به کاروان، این مسأله را در میان گذاشته و برایشان همه چیز را روشن ساخت و از اینرو کسانی که از چنین آمادگی برخوردار نبودند، راه خویش را در پیش گرفتند و تنها افرادی با امام باقی ماندند که برای هرگونه پیش آمدی در راه خداوند و برای اطاعت از فرمان رهبرشان حاضر بودند.

در جنگ جمل امیر مؤمنان علیه السلام از میان لشکریان خویش در پی پیدا کردن داوطلبی بود که قرآن را به میان دشمن برده و آنها را به کتاب خداوند دعوت نماید، جوانی بنام مُسلم مجاشعی اعلام آمادگی نمود، امام او را از سرانجام آن که قطع دو دست و شهادت او است آگاه ساخت، جوان گفت: «فهذا قلیل فی ذات الله»^۲، این پیش آمد در برابر ذات مقدس الهی اندک است. سپس قرآن را گرفته و بسوی دشمن به راه افتاد. امیر مؤمنان علیه السلام به او نگاهی نموده و فرمود: «ان الفتی من حشائش قلبه نوراً و ایماناً». پدرستی که خداوند دل این جوان را از نور هدایت و ایمان آکنده ساخته است، در جنگهای عصر پیامبر از چنین انسانهای نمونه و با ایمانی نیز پیدا می شدند ولی عاشورا مجموعه ای از چنین مردان داشت و تمام یاران امام حسین «ع» از این قبیل بودند، چنانچه در شب عاشورا آنها که سخن گفتند، ایمان عمیق و اخلاص بی منتهای خویش را بروشنی نشان دادند و آنها که ساکت ماندند در صحنه خون و ایثار عاشورا آن را به ثبوت رساندند.

«مسلم بن عوسجه» نخستین کسی بود که از اصحاب بلند شده و عرضه داشت: «خداوند چنان لحظه ای را پیش نیابد که ما از شما جدا گردیم در حالی که دشمنان از هیرسویه محاصره شما پرداخته اند، در آن صورت چه جواب خدا را خواهیم داد؟ من تا شکستن نیزه ام در سینه دشمن و تا خرد شدن شمشیرم، در دفاع از شما ایستادگی خواهم کرد و سپس با سنگ بر دشمن خواهم تاخت تا آنگاه که به قبض شهادت نائل گردم». و دیگران نیز مطالب مشابهی که از تصمیم واضح آنان بر ادامه جنگ تا حد شهادت خبر می داد، به عرض رساندند. بی جهت نبود که امام علیه السلام درباره آنها فرمود: «من یارانی باوفاتر و بهتر از شما نمی شناسم».

ویژگی دیگر عاشورا این بود که تمام کسانی که در عاشورا شرکت جسته و در زمره اصحاب امام درآمده بودند، با آگاهی و درک صحیح از حساسیت زمان به ندای امام لبیک گفتند، آنها می دانستند که اگر در آن مقطع حساس و سرنوشت ساز که امام حسین علیه السلام برای جلوگیری از انحراف اسلام محمدی از مسیر صحیح خویش، بیاخته است، او را

تنها گذاشته و یاری ندهند بزرگترین خیانت را به اسلام مرتکب گردیده و اسلام و امام را بخاطر چند روز زندگی بیشتر قربانی سیاست اسلام زدانی امویان خواهند نمود و همین احساس مسئولیت و درک و آگاهی عمیق است که جمعی را در میان اصحاب امام می بینیم که همچون امام حسین علیه السلام، به همراه اعضای خانواده خویش بسوی کربلا براه افتاده و در آن بزرگترین جنبه حق علیه باطل شرکت جسته اند.

«عبدالله کلبی» هنگامی که خبر حرکت امام بسوی عراق را شنید، تمایل خود را برای حرکت به کربلا، با همسرش در میان گذاشت، همسر عبدالله از تصمیم او استغاب نموده و از او خواست که او را هم در این سفر همراهی نماید و عبدالله و همسرش بظرف کربلا براه افتاده و در کنار هم به شرف عظیم شهادت نائل آمدند.

«عمرو بن جناده انصاری» با پدر و مادرش به صف اصحاب امام پیوست، جناده در نخستین حمله به شهادت رسید و مادر، عمرو را آماده میدان نمود، امام نگاهی به او افکند و فرمود: «این جوان پدرش شهید شده شاید مادر تحمل شهادت او را نداشته باشد!» عمرو عرض کرد: «اشی امرتیی» - مادرم به من دستور رفتن به میدان داده است.

«وهب بن حباب کلبی» به همراه پدر و مادر و همسرش در کربلا شرکت کرد، پس از شهادت پدر، مادر و هب، فرزند را به رفتن میدان توصیه نمود و از او خواست که عیادا علاقه به همسر، او را از جهاد با دشمنان اسلام باز دارد، و برای بازگشت که برای مبارزه به میدان می رفت مادر به او گفت: در صورتی از تو خوشتر خواهم شد که ترا در راه دفاع از فرزند پیامبر شهید بینم. و چنین هم شد.

در میان اصحاب امام نیز مردانی را می یابیم که در سن کهنوت و پیری، جهاد به فرمان امام را بصورت یک وظیفه مهم و حساس اسلامی احساس نموده و نام خویش را در شمار شهیدان کربلا به ثبت رسانده اند که «حسب بن مظاهر اسدی» و «جابر بن عمرو غفاری» از آن جمله است. جابر پانزده ای پیر و سالخورده است که ابرویش فرو افتاده و جلو بدنش را گرفته بود و لذا دستمالی به پشانی خویش بست و بر صف دشمنان تاخت، و در میان شهدای کربلا، نوجوانان کم سن و سالی را می یابیم که تا سن ده سال در تاریخ، از آنها یاد شده است.

و بدین ترتیب می بینیم که عاشورا مجموعه ای است از انسانهای اسوه که با ایمان عمیق و آگاهی کامل از شرایط حساس زمان، در آن جنبه حق علیه باطل شرکت جسته اند، مجموعه ای که هر کس دهر شرایط سستی و موقعیت اجتماعی از زن و مرد هر

جامعه ای که باشد می تواند الگوی خویش را از میان آنها پیدا نموده و از او الهام گیرد. و این چنین است که عاشورا برای همه کسانی که نسبت به اسلام و رهبر واقعی عصر خویش احساس مسئولیتی داشته اند، پیوسته الهام بخش و الگو بوده است و حتی پیامبران پیشین در جریان مسأله عاشورا و جانبازی آن روز بزرگ در تاریخ بشر از طریق غیب قرار گرفته اند تا برای آنان نیز در انجام مسئولیت خطیر رسالت اسوه و الگویی وجود داشته باشد، و از اینرو از امام صادق علیه السلام در روایتی وارد شده است که: پیامبری بنام اسماعیل را جناب تکرارن زمانش گرفتند «فاخذوه فسلخواه فروه» رأسه ووجه» و پیوست سر و صورتش را کشند در آن هنگام فرشته ای از جانب خداوند بر او نازل گردید و عرضه داشت: هر دستوری داری در خدمت توأم «فقال: لی اسوة بما یضیع بالحسین» ع» من به آنچه نسبت به امام حسین علیه السلام انجام می دهد تأسی می نمایم»^۳ و با توجه به همین واقعیت است که امیر مؤمنان به فرزندش امام حسین علیهما السلام می فرماید: «یا ابا عبدالله اسوة انت فعدما» و چنانچه علامه مجلسی در بیان و شرح این جمله می نویسد: یعنی تو اسوه و مقتدای تمام خلق از گذشته بوده ای.

امروز که ملت ما برای احیای اسلام و دفاع از ارزشهای اصیل آن بیاخته است، امام حسین (ع) و عاشورا را اسوه و الگوی خویش قرار داده و از این رویه محترّم احساس هرگونه خطری نسبت به انقلاب اسلامی، زن و مرد و پیر و جوان با تمام وجود و امکانات آماده دفاع از آن می شوند و بطور قطع، ملتی که امام حسین و عاشورا الگوی خویش قرار داده باشد، هرگز شکست نخواهد خورد، چرا که به خوبی می داند جنگی که امروز میان اسلام محمدی که آنها طرفدار آنند و اسلام آمریکائی که صدامها، آل سعودها و شیوخ مرتجع و دست نشانده منطقه، در جریان است، در حقیقت تداوم همان جنگی است که در حمل و نهروان صفین و خیله و عاشورا میان اسلام محمدی و اسلام اموی اتفاق افتاده است، چنانچه صفین نیز از دید مجاهدان با ایمان و آگاه اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام، تداوم همان جنگی بود که میان جنبه شرک و جنبه اسلام در عصر پیامبر «ص» پیش آمده بود و لذا هنگامی که جوانی در صفین پیش عمار می آمد و می گوید: من از خانه ام با یقین به گمراهی معاویه و هم فکرتش و به حفاظت علی (ع) و اصحابش به جانب جنبه صفین حرکت کردم ولی دیروز صبح دیدم که مؤذّن آنها هم چون مؤذّن ما «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» ص» گفت،

و بدین ترتیب ماجرا پایان یافت و ضمناً این ماجرا درس عبرتی برای شرابخواران و شهوت پرستان گردید و در صفحات تاریخ ثبت شد.



نگارنده گوید: برطبق پاره‌ای از روایات که در دست‌نجاشی پس از این ماجرا به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد و بدست جعفر بن ابیطالب مسلمان شد، و هدایای بسیاری برای پیغمبر اسلام فرستاد که از آنجمله بود «ماریه قبطیه» که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آن کنیز دارای پسری شد و نامش را ابراهیم گذارد و در کودکی از دنیا رفت بشرحی که انشاء الله در حالات فرزندان آنحضرت خواهد آمد، و هنگامی که نجاشی از دنیا رفت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه بود و مرگ او را به اصحاب خبر داد و از همانجا بر او نماز خواندند، بشرحی که در جای خود مذکور خواهد شد. انشاء الله

تعالی

در بسیاری از تواریخ بجای سوره مریم سوره کهف ذکر شده ولی آنچه ذکر شد مطابق روایات شیعه در کتاب مجمع البیان و غیره است.

بینش و آگاهی کامل، موضع این دو پرچم را بخوبی درک نموده و بهین دلیل در جنگ و صلح و در هر پیروزی و یا خدای نخواستہ شکستی که پیش آید، در کنار پرچم توحید استوار و ستوده باقی خواهند ماند، تا آنگاه که به این آرمان مقدس رهبر عظیم الشان خویش که همان هدف والای تمام انبیاء بزرگوار الهی و امامان معصوم و خواست همه مستضعفان زمین و بالاتر از همه پیام خون رنگ عاشورا است. تحقق و عینیت بخشند که فرمود: «ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیسم و سرمایه داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظامیایی را که بر این سه پایه استوار گردیده اند نابود کنیم و نظام اسلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را در جهان استکبار ترویج نماییم».

فرار داشتیم «والله لوضربونا باسماقهم حتی یلقوننا سمقات حجر لعنمشا انا علی بن ابي طالب»^۱ بعد از سوگند اگر آنها ما را با ضرب شمشیر تا دوزخین نقتلند از میدان جنگ عقب برانند هر آینه باز بر این زمین باور خواهیم بود که ما در مسرحتی و آنها در راه باطل اند.

و در حدیثی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله صلی فرمودند: «بئسما اجدونکم امرا به رسالت مبعوث ساخت و به بنی امیه گفتیم: من رسول پروردگارم»^۲ گفتند: دروغ من گویی و به بنی هاشم گفتیم: علی بن ابی طالب، به من ایمان آورد و ابوطالب از من حمایت نمود سپس خداوند پرچمی را بوسیله جبرئیل فرستاد و در میان بنی هاشم نصب کرد و ابلیس پرچمش را در میان بنی امیه نصب کرد پس امویان و پیروانشان، پیوسته دشمنان ما و شیعیان ما تا روز رستاخیز خواهند بود.^۳ و این همان دو پرچمی بود که در عاشورا در دو سوی جبهه امام حسین (ع) و یزید و سپس در طول تاریخ در تمام جبهه های حق و باطل در اهتزاز بوده و هم اکنون و برای همیشه در دو جبهه اسلام محمّدی و اسلام الاعانی بر افراشته بوده و خواهد بود و امروز عتقارهای انقلاب با

او سخت تر باشد، آنها نیز داروئی ساختند و آنرا در آلت عمارة تزریق کرده داخل نمودند و همان موجب دیوانگی و وحشت او از مردم گردید و مانند حیوانات وحشی سر به بیابان نهاد و در میان آن حیوانات با بدن پرهنه بسر میبرد و هرگاه انسانی را میدید بسرعت میگریخت و فرار میکرد، عمرو عاص نیز بمکه بازگشت و ماجرا را با اطلاع بزرگان قریش رسانید و پس از مدتی نزدیکیان عمارة بفکر افتادند که او را در هر کجا هست پیدا کرده بمکه بازگردانند و بدین منظور چند نفر بحبشه آمدند و در بیابانها بدنبال عمارة بجستجو پرداختند و بالاخره او را در حالیکه ناخنها و موهای بدنش بلند شده بود و بوضع رقت باری در میان حیوانات وحشی بسر می برد در سر آبی مشاهده کردند و هر چه خواستند او را بگیرند و با او سخن بگویند نتوانستند و بهر سو که میرفتند او میگریخت تا بناچار بوسیله ریسمان و طناب او را به دام انداختند ولی همینکه بدست ایشان افتاد شروع بفریاد کرد و مانند حیوانات وحشی دیگر که گرفتار میشود همچنان فریاد زد و بدنش می لرزید تا در دست آنها تلف شد.

بقیه از عاشورا...

مانند ما نماز بسوی قیله خواندند و هم چون ما قرآن تلاوت کردند، از اینرو این سؤال برام پیش آمد که پس جنگ برای چه؟ دیشب را تا به صبح در حالت تردید گذراندم و امروز صبح آن را با امیر مومنان علیه السلام در میان گذاشتم او مرا برای دریافت پاسخ به شما راهنمایی کرد، عتار دست او را گرفت و پرچم سیاهی را که در اردوگاه معاویه در اهتزاز بود به او نشان داد و گفت: «من با این پرچم سه نثار در بندر و احد و شنین در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله جنگیده ام و اینک چهارمین بار است که با آن می جنگم و این بار نه تنها آن پرچم بهتر نیست بلکه خطرناکتر و شرربارتر است».

و پس از او پرسید آیا تو با بدوت در آن جنگها شرکت داشته ای؟ عرض کرد: خیر، عمار گفت: آن پرچم هم اکنون در همان محلی بالا رفته که در آن جنگهای شرک با اسلام در اهتزاز بود و ما در همان موضعی هستیم که در زمان پیامبر «ص» در آن موضع

- ۱- مناقبه، جلد ۱، ص ۴۶.
- ۲- مناقبه، جلد ۱، ص ۶۵۳.
- ۳- بحار، جلد ۱۱، ص ۲۲۷.
- ۴- وقعه صفین، ص ۲۳.
- ۵- مناقبه، جلد ۱، ص ۴۶.